

# موقعیت انقلابی و نقش پشاهنگ کمونیست

## مقدمه

مبنا و ضرورت پرداختن به مبحث موقعیت انقلابی و نقش پشاهنگ انقلابی در شرایط کنونی که بخشی از مجموعه‌ی عوامل پدیدآورنده‌ی آن هنوز نضح نیافته و جلوه‌های عینی این پدیده در عرصه‌ی جامعه‌ی ما خود را به شکلی مشخص پدیدار نساخته، به این علل است که:

۱- موقعیت انقلابی برآمدی از فعل و انفعالات جبری اقتصادی و انعکاس و بازتاب آن در روبنا و بلطبع کنش و واکنش‌های سیاسی-اجتماعی هر جامعه‌ی طبقاتی می‌باشد. گرچه این پدیده بسته به شرایط و ویژه‌گی‌های خاص هر جامعه‌ی ای به اشکال مختلف بروز پیدا می‌کند، اما به هر حال خواه ناخواه در افق مبارزاتی آن جوامع قرار دارد.

۲- درک عمومی افراد و محافل جنبش کمونیستی پراکنده‌ی امروز و حتا در گذشته‌ی منسجم آن نیز- بااستثنای بنیادگذاران کبیر جنبش نوین کمونیستی(۱)- به دلایل مختلف از جمله فقر فکری، فقدان شناخت و عدم احاطه بر مباحث و مبانی سیاسی-ایدئولوژیک و از همه مهم تر تسلط بختک اپورتونسم و رویزبونیسم، در وجه غالب یک درک خلاق مارکسیستی-لنینیستی از این مقوله در شرایط مشخص ایران نبوده و نیست.

۳- این امر و کنکاش در آن به هر حال برای ما کمونیست‌ها به طور کلی به عنوان مبحثی از مجموعه‌ی مباحث تئوریک در رابطه با جامعه و انقلاب مطرح می‌باشد.

۴- بررسی این موضوع و نتایج نظری و تئوریک حاصل از آن، که طبعاً بایستی بر پایه‌ی درک خلاق این پدیده در شرایط خاص باشد، در تعیین بسیاری از سیاست‌های کاربردی و در مجموع تدوین خط مشی عملی و انقلابی کمونیست‌ها در جامعه‌ی ما حیاتی بوده و از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است.

بنابراین در این نوشتار تلاش خواهد شد تا این موضوع اگر چه به صورت اختصار، اما از جوانب و زوایای مختلف به طور کلی مورد بررسی قرار گیرد.



از منظر ماتریالیسم تاریخی می‌توان گفت که پدیده‌ی موقعیت انقلابی در تاریخ جوامع طبقاتی بیان فشرده‌ی تکوین آن لحظه‌ایست که توده‌های استثمارشده به رهبری طبقه‌ی بالنده و نماینده (گان) سیاسی آن‌ها می‌توانند قدرت سیاسی را تسخیر کرده و با سامان دادن یک انقلاب اجتماعی یعنی برقراری یک فرماسیون سیاسی، اقتصادی و اجتماعی نوین و نابودی نوع کهنه، جامعه‌ی مفروض را به مرحله‌ی جدیدی از ساختار کیفیتاً متفاوت، چه در زیربنا و چه در روبنا وارد نموده، آن را به سوی تکامل بیش تر خویش رهسپار گردانند.

بهترین تعریف و شاید تنهاترین تعریف سیاسی ارائه شده‌ی تاکنونی از این مقوله را نزد لنین می‌توان یافت که به طرزی رسا، شیوا و فشرده چنین بیان شده است: "پائینی‌ها نخواهند، بالائی‌ها نتوانند". یعنی این که هرگاه که توده‌های ستمکش و استثمارشونده نخواهند به شکل گذشته زندگی کنند و استثمارکننده گان هم نتوانند به شیوه‌ی سابق حکومت کنند، موقعیت انقلابی شکل می‌گیرد.

اما بایستی واقف بود که "هر موقعیت انقلابی لزوماً به انقلاب منجر نمی‌شود" (۲)، مگر آنکه پیشرو انقلابی و توده‌های مبارزی وجود داشته باشند که جان برکف گرفته و در راه نابودی و محو نظام حاکم حاضر به از خودگذشتگی باشند. بدون شک در عصر کنونی منظور از پیشرو انقلابی، همان پشاهنگ کمونیست است.

حال ببینیم موقعیت انقلابی دارای چه مختصات و ویژه‌گی‌هایی می‌باشد. موقعیت انقلابی به مثابه امری سیاسی، اقتصادی و اجتماعی دارای دو جنبه‌ی اساسی می‌باشد. یکی عینی و دیگری ذهنی. شکل‌گیری و پیدایش موقعیت انقلابی از یک سو بستگی حیاتی و بنیادی به وجود شرایط عینی انقلاب به عنوان شرط لازم و از سوی دیگر به مهیا شدن شرایط ذهنی انقلاب به مثابه شرط کافی دارد. بدون وجود این شرایط، ظهور این پدیده در جوامع طبقاتی امری محال است و انتظار چنین برآمدی در آن‌ها، امری غیرعلمی و صرفاً مجازی خواهد بود که هیچ‌گونه قرابتی با ماتریالیسم دیالکتیک و تاریخی نخواهد داشت.

در این جا قبل از پرداختن به هر کدام از این عوامل و تشریح آن ها، لازم به یادآوری و تأکید است که شرایط عینی نه تنها مقدم بر شرایط ذهنی، بلکه از لحاظ وجودی نسبت به آن امری قائم به ذات است. به این اعتبار که بدون وجود شرایط ذهنی انقلاب در یک جامعه، شرایط عینی می تواند وجود داشته باشد، اما بدون وجود شرایط عینی انقلاب تصور وجود آنی یا آتی شرایط ذهنی محال است.

## شرایط عینی انقلاب و مضمون آن:

بی تردید شرایط عینی انقلاب و منشأ و موجودیت آن در هر جامعه ی طبقاتی، برگرفته از ساختار زیربنائی آن جامعه یا به عبارت دقیق تر بر تافته از بطن تضاد بین نیروهای مولده و مناسبات تولیدی حاکم بر آن می باشد. در این رابطه یکی از سؤال هائی که مطرح می گردد این است که آیا با پیدایش طبقات و شکل گیری تضاد اصلی و یا به سخن دیگر با استقرار فرامسیون جدید، می توان گفت که شرایط عینی انقلاب در آن جامعه به وجود آمده است؟

پاسخ به این سؤال بر پایه ی آموزه های علمی مارکس، انگلس و لنین مسلماً منفی است. می دانیم که برای پیدایش هر پدیده ای علاوه بر اجزاء و عوامل تشکیل دهنده ی آن، زمان لازم است و اصولاً هر آنچه که در زمان و مکان تکنجد، امری متافیزیکی و لذا غیرواقعی ست. در نتیجه، نه تنها برای آماده شدن شرایط عینی انقلاب، بلکه حتا برای مهیا شدن شرایط ذهنی نیز، بسته به مورد و شرایط مشخص، مقدار زمان متغیری نیاز است. همچنین می دانیم که برای بروز تحول در پدیده ها نیاز به دو شرط لازم و کافی قطعی ست.

در دوران اولیه ی برقراری یک فرامسیون جدید، همزیستی اضداد به شکل غیرمتخاصم جریان دارد و با گذشت زمان و رشد کمی تضادها این همزیستی به مرور به صورت آنتاگونیستی درآمده و در لحظه ای از این جدال، با فراهم شدن و به کمال رسیدن شروط لازم و کافی، جهش کیفی انجام می گیرد. بنابراین، برای فراوانی سنتز از دل تز و آتی تز و در این مورد از مقطع شکل گیری تضاد جدید- چه این تضاد، تضاد برده و برده دار باشد، چه ارباب و رعیت و چه کار و سرمایه و ...- ابتدا بایستی پروسه ی تغییرات کمی در زیربنا و روبنا طی شده و سپس روند رشد کیفی آن ها تا رسیدن به مرحله ی آنتاگونیستی انجام و نهایتاً لحظه ی جهش یا انقلاب فرا رسد.

مرحله ی آنتاگونیستی یا قهری تضادهای طبقاتی بین بورژوازی و پرولتاریا در روبنا، خود نمره ی رشد و شدت یابی تضاد بین نیروهای مولده و مناسبات تولیدی در زیربنا بوده و در مجموع حاکی از گندیده گی سیستم حاکم بر آن جامعه می باشد. به گفته ی مارکس نیروهای مولده در پله ی معینی از تکامل خود با مناسبات تولیدی موجود تضاد پیدا می کنند و این مناسبات که تاکنون یکی از اشکال تکامل نیروهای مولده بودند، اینک مانعی برای تکامل بیش تر آن می شوند. به هر حال، سرعت رسیدن به این مرحله از رشد تضادها در هر جامعه یی را مختصات اقتصادی و سیاسی آن جامعه تعیین می نماید.

ناگفته نماند که با تکامل سرمایه داری و ورود آن به مرحله ی امپریالیسم، از یک سو با غارت و چپاول و استثمار شدید کشورهای تحت سلطه اصطلاحاً تضادهای متروپل تعدیل یافته و به این ترتیب مسئله ی انقلاب در متروپل علاوه بر توسعه یافته گی و رشد بیش تر نیروهای مولده در این جوامع به تعویق انداخته شده است و از سوی دیگر شرایط عینی انقلاب را به طور کلی در کشورهای تحت سلطه آماده نموده و این جوامع را علاوه بر توسعه نیافته گی شان به مراکز انقلاب تبدیل نموده است.

به هر حال یکی از نکات بی اندازه مهمی که با آماده شدن شرایط عینی انقلاب در دستور قرار می گیرد، حل مسئله ی انقلاب است. در واقع با مهیا شدن شرایط عینی، جامعه به دوران انقلاب می رسد و همین امر به نوبه ی خود موجب پیدایش نماینده گان سیاسی توده های استثمارشونده شده و آن ها هستند که به دنبال چاره جوئی گشته و به اشکال مختلف سعی در پی نهادن سنگ بنای انقلاب می نمایند. مسلماً از بین این نماینده گان سیاسی، آنکه تحلیل و عمل اش منطبق تر با شرایط خاص جامعه و آکنده از صداقت باشد، آنکه دارای استراتژی و تاکتیکی انقلابی باشد، بقاء و گسترش یافته، سکان انقلاب را در دست گرفته و در پیوند با توده های کار و زحمت، حل مسئله ی انقلاب را به پیش خواهد برد.

در تاریخ معاصر جنبش کمونیستی ایران، افراد، نیروها و جریاناتی بوده و متناسفانه هنوز هم هستند که به غلط تصور می کنند که موقعیت انقلابی همان شرایط عینی انقلاب است. اینان زمان وقوع انقلاب را با پروسه ی تکوین آن اشتباه می گیرند. اگر قرار بود که این همان باشد یعنی شرایط عینی همان موقعیت انقلابی باشد، دیگر چه نیازی و اصولاً چه ضرورتی بر وجود و حضور فعال پیشرو در عرصه ی مبارزاتی جامعه و نقش برجسته ی او به عنوان عنصر آگاهی دهنده و سازمانده می بود.

در این جا بایستی توجه داشت که از نظر تاریخی، جامعه ی جهانی با پیدایش عصر جدید(سرمایه داری کلاسیک) تا دوران معاصر و مقطع کنونی(دوران امپریالیسم) به جز دوره ای کوتاه پس از انقلاب کبیر اکتبر(۳)، به دو دسته تقسیم می گردد. یکی تعداد قلیلی کشورهای متروپل و دیگری خیل عظیم جوامع پیرامونی که همگی به تواتر تحت سلطه ی همه جانبه ی کشورهای متروپل قرار گرفته اند.

در عصر سرمایه داری کلاسیک، جوامع پیرامونی عموماً مستعمره و دارای نظام فئودالی بودند. اما در دوران امپریالیسم، این جوامع رفته رفته به صورت نیمه مستعمره- نیمه فئودال درآمده و نهایتاً در اواسط قرن بیستم با برقراری سیستم سرمایه داری کمپرادور عمدتاً به شورهای به ظاهر مستقل، اما در واقع عمیقاً وابسته و تحت سلطه تبدیل گشتند. وابستگی این کشورها به متروپل دارای ابعاد وسیع و همه جانبه ی سیاسی، اقتصادی، نظامی و فرهنگی ست. در بین این وابستگی ها از همه مهم تر، تعیین کننده تر و پایدارتر وابستگی اقتصادی ست.

اقتصاد این جوامع با برقراری سیستم سرمایه داری وابسته به امپریالیسم به جزئی ارگانیک از اقتصاد جهانی سرمایه تبدیل گشته (۴)، و رژیم سیاسی و هیئت حاکمه هم صرفاً در حد یک کارگزار و حافظ منافع امپریالیسم است و بس. این بدان معناست که شمشیر داموکلس امپریالیست ها نیز بر فراز گردن این دول دست نشاندۀ و مزدور همواره در اهتزاز است، که گاهی ناچاراً بر اثر فشار از پائین همچون نمونه ی سال ۵۷ در ایران (۵) و گاه به خاطر تضادهای فی مابین، منافع بلند مدت و پیشبرد طرح ها و سیاست های نواستعماری خاص از بالا همچون عراق و افغانستان در سال های اخیر، تعویض و قربانی کردن سگ های زنجیری را برای اربابان شان ضروری و لازم می سازد.

وابستگی سیاسی را طی یک انقلاب سیاسی از پائین می توان از بین برد، اما وابستگی اقتصادی، نظامی و فرهنگی را تنها با یک انقلاب اجتماعی می توان نابود ساخت. ضمناً بایستی توجه داشت که به هر حال یک انقلاب اجتماعی نیز با تسخیر قدرت سیاسی یعنی با انجام انقلاب سیاسی آغاز می گردد و در صورت عدم تعمیق انقلاب سیاسی به یک انقلاب اجتماعی تمام عیار، حتا از بین رفتن وابستگی سیاسی مورد اشاره در فوق نیز صرفاً به عنوان یک نوع گسست مقطعی در این نوع از وابستگی محسوب شده و صرفنظر از این که چه نیروی در مسند قدرت قرار گرفته باشد، دیر یا زود مجدداً به بازگشت ارتجاع خواهد انجامید. تجربیات تاریخی به خوبی نشان داده اند که در چنین حالتی، ارتجاع امپریالیستی بسیار هارتر و عنان گسیخته تر از قبل ظهور کرده و کشتار و اختناق هر چه وسیع تر و همه جانبه تری را بر فضای سیاسی- اجتماعی جامعه اعمال و تحمیل می نماید.

یکی از فرق های اساسی بین انقلاب سیاسی و انقلاب اجتماعی دقیقاً در این است که اولی با تسخیر قدرت سیاسی به اتمام می رسد و دامنه ی آن محدود به روبنای جامعه است، ولی دومی پس از تسخیر قدرت دولتی، یک دگرگونی همه جانبه ی زیربنائی و روبنائی را در کلیه ی ارکان جامعه به بار می آورد. تفاوت دیگر آن ها این است که اگر چه هر دو قابلیت بازگشت به گذشته را دارا می باشند، اما این امر برای اولی حتمی و برای دومی در حد یک امکان مطرح است. این امکان را با دخالت عملی و دائمی توده های کارگر و زحمتکش در همه ی عرصه های اداره ی یک جامعه می توان به امری اجتناب پذیر، اگر نگوئیم محال، تبدیل نمود.

به هر حال تقسیم بندی فوق و توجه دقیق به آن، در بحث شناخت شرایط عینی و ذهنی انقلاب و بخصوص تبیین موقعیت انقلابی در هر یک از این جوامع حائز اهمیت بسیار است. تکوین موقعیت انقلابی در جوامع متروپل متفاوت با کشورهای پیرامونی ست. در بخش پایانی این نوشتار سعی خواهد شد که به این تفاوت ها تا اندازه ای که در این مجال میسر باشد، پرداخته و حداقل سرفصل های آن مشخص گردد.

شرایط ذهنی انقلاب، پیشاهنگ انقلابی و نقش آن:

شکل گیری شرایط عینی انقلاب در واقع زمینه و سرآغاز فراهم شدن شرایط ذهنی انقلاب است و اساساً موجودیت و نقش پیشاهنگ کمونیست نیز در همین مقطع ضروری، پدیدار و کارساز می گردد. بنابراین در این مجموعه بایستی گفت که پیشرو در پیدایش شرایط عینی انقلاب فاقد هرگونه نقش، ولی در تسریع پروسه ی آماده سازی شرایط ذهنی و به کمال رساندن آن با عمل انقلابی خویش نقش تعیین کننده و بسزائی می تواند داشته باشد.

گرچه موقعیت انقلابی بدون وجود و حضور مادی و فعال پیشرو انقلابی نیز امکان شکل گیری خودبخودی، البته در یک گستره ی زمانی ی طولانی تر را دارد، اما اگر قرار باشد که به انقلاب منجر شود و نتیجه و ثمره ی آن در راستای تأمین منافع استثمارشده گان باشد، این امر مهم در عصر کنونی منوط به وجود پیشاهنگ کمونیست و فعالیت انقلابی آن است. به گواه تاریخ، همان گونه که جنبش های خود به خودی محکوم به شکست هستند، به همان میزان نیز موقعیت های انقلابی خودبه خودی (۶) محکوم به شکست می باشند.

همان طور که پیش تر گفته شد هر موقعیت انقلابی لزوماً به انقلاب منتهی نمی شود، مگر با حضور فعال و از جان گذشته گی توده ها و پیشاهنگ انقلابی. در تأکید مجدد بر نقش پیشاهنگ در رشد شرایط ذهنی انقلاب بایستی بگوئیم که اصولاً برای این که توده های کارگر و زحمتکش از یک سو به جریان مبارزه کشانده شده و در بطن آن به قدرت تاریخی خویش پی ببرند و از سوی دیگر در مدت زمانی کوتاه تر به آن نقطه ای برسند که دیگر نخواهند به شکل سابق استثمار شده و زندگی کنند، لازم است که سازمانی پیشرو متشکل از انقلابیون حرفه ای کمونیست وجود داشته باشد.

روند و چگونگی پیدایش پیشاهنگ واقعی کمونیست، شکل و ساختار سازمانی آن در شرایط متفاوت جوامع مختلف الزاماً به گونه ی یکسان نیست. در جانی از ابتدا به صورت حزب و جانی دیگر به شکل گروه، سازمان و نهایتاً حزب، در جانی با ساختار صرفاً سیاسی و در جانی دیگر با ساختار سیاسی- نظامی خود را بمنصه ظهور رسانده است.

اما از نظر ساختار تشکیلاتی، قوانین محرز و یکسانی بر همه ی آن ها بایستی حاکم باشد. این قوانین و شالوده های اداری- تشکیلاتی یکسان چیزی جز اصول ساتنرالیسم دموکراتیک نمی توانند باشند. رعایت این اصول و کاربرد عملی آن ها در سطح تشکیلات به مثابه دموکراسی درون تشکیلاتی، بستگی به میزان شناخت، جدیت، صداقت و حقانیت کمونیستی گروه ها، سازمان ها و احزاب دارد و در عین حال معیار و محک خوبی در رابطه با شناخت آنان و میزان جدیت، صداقت و سلامت فکری و تشکیلاتی شان به خصوص آن هایی ست که داعیه ی پیشاهنگی طبقه ی کارگر را دارند.

اینک به اختصار می پردازیم به برخی از عمده ترین تفاوت های موجود بین پروسه ی تکوین شرایط ذهنی و موقعیت انقلابی در جوامع متروپل و جهان تحت سلطه.

اگر موقعیت انقلابی و شرط ذهنی آن به عنوان مثال در یک جامعه ی متروپل همچون آلمان یا روسیه ی اوائل قرن بیستم، بر اثر یک رشته مبارزات اساساً اقتصادی و سیاسی و وجود سازمان پیشرو متشکل از انقلابیون حرفه ای به تدریج شکل می گیرد و نهایتاً خود را به طرزی ملموس و انفجاری در سیمای قیام(های) قهرآمیز شهری کارگران و زحمتکش نشان می دهد، اما در کشورهای تحت سلطه با چنین روندی نمی توانیم روبرو باشیم. چرا که بر اثر حاکمیت دیکتاتوری عنان گسیخته، هوشیاری روزافزون ارتجاع داخلی و بین المللی و نبود ارگان های مبارزه ی کلاسیک اقتصادی- سیاسی در این جوامع، امکان انجام آن رشته مبارزات اساساً اقتصادی و سیاسی که بتواند به تدریج شرایط ذهنی را آماده کرده و انرژی انقلابی توده ها را آن هم به شکل انفجاری به میدان آورد، وجود ندارد.

در جهان تحت سلطه، هم خود پیشرو واقعی در جریان مبارزه ی مسلحانه به وجود می آید و هم آگاهی و انرژی انقلابی توده ها در بستر این مبارزه است که به شکل اصولی شکل گرفته و جاری می گردد. به قول رفیق کبیر مسعود احمدزاده: "حقیقت این است که اگر آن وقت مبارزه با حکومت مطلقه اساساً سیاسی بود، اینک مبارزه با حکومت مطلقه اساساً سیاسی- نظامی است. اگر در آن جا در اثر یک رشته مبارزات اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیک، پیشرو واقعی به وجود می آمد، اینک تنها یک مبارزه ی سیاسی- نظامی می تواند پیشرو واقعی را به وجود بیاورد".

اگر در متروپل قیام مسلحانه شهری عمده است، در این جا مبارزه ی مسلحانه ی توده ای طولانی چنین می باشد. اگر در آن جا انرژی انقلابی توده ها به شکلی انفجاری تبلور پیدا می کند، در این جا توده ها به تدریج به میدان مبارزه آمده و بنابراین دیگر آن خصلت انفجاری را ندارد. اگر در آن جا سازماندهی انقلابیون صرفاً سیاسی و توده های مبارز مطلقاً صنفی- سیاسی بوده و هست، در این جا شکل عملی و شدنی این مهم، سیاسی- نظامی می باشد. اگر در آن جا پروسه ی خرد کردن و از بین بردن ماشین نظامی- دولتی یک مرحله ای و به صورت توأمان می باشد، در این جا این روند اساساً تدریجی و مرحله ایست.

و بالاخره این که اگر در متروپل پیروزی به یکباره ی انقلاب یعنی تسخیر قدرت سیاسی در سطح کشوری بدون یک بحران ملی عمومی و فراگیر غیرممکن است، در این جا اساساً پیروزی انقلاب نه یکباره، بلکه ناگزیر تدریجی خواهد بود. لازم به ذکر و تأکید است که اصولاً در جوامع تحت سلطه، تصرف به یکباره ی قدرت سیاسی از سوی خلق به رهبری طبقه ی کارگر در جریان یک مبارزه ی کلاسیک و صرفاً سیاسی امری ناممکن می باشد. بر همین اساس بحران در این جا نبایستی حتماً در سطحی ملی، بلکه لزوماً کفایت که منطقه ای باشد.

پشاهنگ با فعالیت آگاهانه و انقلابی خویش در همه ی زمینه ها، با پیشبرد مبارزه ی مسلحانه به مثابه استراتژی و تاکتیک و گسترش جنگ انقلابی در مناطق مناسب تر و آماده تر، با جاری ساختن سیل خروشان مبارزه ی توده ها بر علیه امپریالیست ها و ابادی داخلی شان، شرایط ذهنی در این نقاط را به کمال فراهم می نماید و با آزادسازی منطقه ای، کار سترگ انقلاب اجتماعی را مرحله به مرحله با پشتوانه ی وسیع توده ای تا تسخیر کامل قدرت سیاسی و برقراری جمهوری دموکراتیک خلق به رهبری طبقه ی کارگر و رسیدن به سوسیالیسم به پیش خواهد بُرد.

## پویان کبیری

۷ فوریه ۲۰۰۹، ۱۹ بهمن ۱۳۸۷

زیرنویس ها:

۱- رفقا احمدزاده، پویان و مفتاحی بنیانگذاران جنبش نوین کمونیستی ایران بودند. این که افراد و جریانات معلوم الحالی همچون فرخ نگهدار و همپالگی های مزدور در جریان "اکثریت" و تمامی جناح های "اقلیت" به مثابه آن روی سکه ی "اکثریت"، همواره به ضرب دروغ و تاریخ سازی جعلی سعی در کتمان این حقیقت و گنجانیدن نام بیژن جزنی و خود در زمره ی بنیانگذاران را دارند، صرفاً تلاشی بیهوده، ابلهانه و آب در هاون کوبیدن است. چرا که هم توری این جنبش و هم پراتیک آن تا قبل از رخنه ی اپورتونیست ها و رویزیونیست ها و غلبه ی آنان بر "سجفخا"، بر پایه ی نظرات و عملکرد آن رفقای گرانقدر پی ریزی، سازماندهی و اجرا شد و تاریخ واقعی شفاهی و کتبی این جنبش نیز مُهر تأیید این حقیقت را بر تارک خویش حک نموده است.

اینان تصور می کنند که با تکیه بر نام و نظرات ناپخته و درک های غلط جزئی از مارکسیسم-لنینیسم در شرایط ایران که در واقع خود وی آن ها را از حزب همیشه خائن توده به ارث برده بود، می توانند در این جنبش نوین جایگاهی برجسته برای خود دست و پا کنند، غافل از آن که در عالم واقع اساساً جزئی به دلایل مختلف، خود نه نقشی در حماسه ی سیاهکل و نه ربطی به شکل گیری سازمان چریک های فدائی خلق داشت.

بنابراین خود وی چون می دانست که در پروسه ی تکوین نظری و عملی این جنبش نوین حضور و نقشی نداشته است، بعدها و در پی این رخدادها بود که در زندان تلاش نمود تا نظرات خود را سر و سامان و ارائه دهد تا شاید از این طریق بتواند بر تئوری انقلابی جنبش تأثیرگذار باشد. ولی متأسفانه ناآگاهانه دانه ای آلوده را در زمین سالم شخم خورده و بذر پاشیده ی جنبش نوین کمونیستی ایران کاشت که پس از وی، نگهدارهای خائن و دیگر اپورتونیست ها و رویزیونیست های ریز و درشت محصول آن شدند. بنابراین خود وی از چنین جایگاهی برخوردار نیست، چه رسد به انصار راستین و دروغین اش.

از این مهم تر، این مدعیان دوآتشه ی کار به اصطلاح آرام سیاسی که در این رابطه نیز عدم صداقت خویش را بارها به اثبات رسانده اند، فکر می کنند که به این وسیله می توانند توجیحی تئوریک برای نظرات و اعمال به غایت انحرافی خویش بتراشانند. نظرات و اعمالی که در موارد متعددی به عملکردهای ضدانقلابی این افراد و جریانات نیز ختم شده و در یکی از حساس ترین لحظات تاریخ مبارزاتی کشور به همراه ضربات ارتجاع امپریالیستی حاکم و در هماهنگی با آن، نهایتاً بزرگ ترین سازمان کمونیستی تاریخ ایران را به ورطه ی نابودی کشاند و توده های کارگر و زحمتکش را در مبارزه ی انقلابی شان بر علیه امپریالیسم و رژیم دست نشانده ی جمهوری اسلامی، خلع سلاح نمود. نهضت خیانت پیشه گی اینان در طول ۳۸ سال گذشته تحت همان نام و نشان و گاه در لوای دگر و به اشکال مختلف تا هم اکنون همچنان ادامه دارد.

۲- لنین، مجموعه ی آثار.

۳- با فروپاشی اردوگاه رویزیونیستی که پس از نزدیک به نیم قرن حاکمیت رویزیونیست ها بر اتحاد جماهیر شوروی و اروپای شرقی رخ داد، اقتصاد این جوامع با بازگشت کامل و تمام عیار سرمایه داری به جزئی ارگانیک از سیستم سرمایه جهانی درآمد و در پی آن ما در یکی دو دهه ی اخیر با یک سلسله رخدادهای سیاسی در برخی از جمهوری های آن اردوگاه روبرو گشته ایم مبنی بر "انقلابات مخملی".

پرداختن به این به اصطلاح انقلابات از این زاویه در حاشیه ی بحث این نوشتار ضرورت دارد که طی این مدت امپریالیست ها و دستگاه عریض و طویل تبلیغاتی آنان در ارتباط با این تحولات، همچون بسیاری از مسائل دیگر، سعی در فریب اذهان عمومی به خصوص نیروهای سیاسی در سطح جهان را دارند.

این تبلیغات مسموم تلاش می کنند تا این رویدادهای خود ساخته و از بالا را نزد افکار عمومی جهان به عنوان "انقلاب از پائین آن هم بدون خونریزی" به عنوان "پدیده ای نو" و "متمدنانه" در سیر تغییر و تحولات سیاسی- اجتماعی جوامع در راه رسیدن به "دموکراسی و آزادی" معرفی نمایند و واژه ی "مخملین" نیز به همین سبب در پی آن به صورت صفت آورده می شود.

اما واقعیت امر این است که امپریالیست های غربی و در رأس آنان آمریکا، پس از فروپاشی اردوگاه رویزیونیستی و علارغم روی کار آمدن رژیم های سرمایه داری و احزاب و دسته جات ماوراً راست در این جوامع، هرگاه این دسته جات و احزاب در مسند قدرت را با منافع منقطع ای و جهانی خویش و در رقابت های فی مابین به خصوص در مقابله با امپریالیسم روس به زیان خود می بینند، از ضعف های عمومی این دولت ها یعنی عدم پیوند با توده ها، حقانیت نداشتن نزد آن ها و عدم کفایت سیاسی و اقتصادی آنان استفاده کرده و در حقیقت با توجه به وجود شرایط عینی انقلاب و نارضایتی توده ها از وضع موجود و در نبود احزاب انقلابی که در مجموع شاید بتوان گفت که یک نوع موقعیت انقلابی خود به خودی را در این کشورها مهیا نموده است، به ضرب پول و صرف بودجه های هنگفت با ایجاد ارگان های خاص و با به کارگیری دستگاه های تبلیغاتی و عمال بومی خویش موفق می شوند که عده ای از توده های تحت ستم را به عنوان اپوزیسیون به خیابان ها آورند تا مثلاً "قیام" رخ دهد و به این ترتیب برخی از آن ها را به نفع خویش با دسته جات دیگری که همگنی و هماهنگی بیش تری با منافع و سیاست های آنان دارند، تعویض نموده و درعین حال این گونه وانمود نمایند که توده های این جوامع با حرکت از پائین خویش و صدا البته حمایت بین المللی "جهان آزاد"، این تحولات را به بار آورده اند!! و این توهم را دامن زند که این تحولات "رفرمیستی و از بالا نیستند، بلکه انقلابند و از نوع جدید و متمدنانه ی آن هم هستند!!"

به همین سبب این مقوله در عالم سیاست و انقلاب، بسیاری را دچار اغتشاش فکری و لذا ارائه ی تحلیل ها و درک های غلط سیاسی نموده است. در این رابطه نکات حائز اهمیتی که این افراد در نظر نمی گیرند، عبارتند از:

الف- این سؤال که چرا این گونه "انقلابات" ناکنون فقط در عرصه ی برخی از جمهوری های عضو اردوگاه رویزیونیستی کاربرد داشته اند؟

ب- بودجه های کلانی که امپریالیست ها در این خصوص هزینه می کنند که در واقع موتور محرکه ی سمت دهنده ی این تحولات به سوی خواسته ها و منافع آن هاست.

پ- فرق های بنیادی بین انقلاب سیاسی و انقلاب اجتماعی.

ت- تفاوت های ژرف بین رفرم و انقلاب.

ث- عدم تبیین و درک صحیح موقعیت انقلابی به طور اعم و موقعیت انقلابی خود به خودی به طور اخص.

ج- نقش عمده ی پیشاهنگ انقلابی و فقدان عینی آن در این جوامع.

وقتی ما کمونیست ها از انقلاب حرف می زنیم منظور یک انقلاب صرفاً سیاسی نبوده، بلکه انقلابی به تمام معنا اجتماعی را مد نظر داریم. و این نه تنها بخشی از همان چیز است که اینان فراموش می کنند، بلکه از آن مهم تر و بدتر این که این تحولات "مخملین" را که با سیاست و هزینه ی امپریالیست ها صورت می پذیرد و چیزی فراتر از تعویض شکلی قدرت سیاسی در هیئت حاکمه آن کشورها و در چارچوب سیستم سرمایه داری آن ها نیست و به همین اعتبار هم اگر نگوئیم کودتا در بهترین حالت بایستی آن ها را رفرم سیاسی نامید، به عنوان انقلاب در این جوامع به رسمیت می شناسند. این خطای بزرگی است که به علت فقر سیاسی-ایدئولوژیک در مجموع منجر به حیرانی، درمانده گی و انحراف آن بسیاری از ارائه ی تحلیلی درست از این مقوله گشته است.

۴- برگرفته از کتاب مبارزه ی مسلحانه هم استراتژی، هم تاکتیک، اثر درخشان و بی بدیل رفیق برجسته مسعود احمدزاده.

۵- قیام ۵۷ به عنوان خیزش از پائین و ماحصل آن در نبود پیشاهنگ انقلابی کمونیست به مثابه توطئه ای از بالا توسط امپریالیست ها و عوامل داخلی شان به خوبی نشان داد که رژیم سیاسی می تواند تغییر کند، هیئت حاکمه تعویض گردد، اما نه تنها هیچ گونه تغییری مثبت در ساختار اقتصادی جامعه به بار نیاید، بلکه از لحاظ اقتصادی وضعیتی بسیار وخیم تر و استثماری به مراتب شدیدتر بر آحاد کارگران و زحمتکشان برقرار و از نظر سیاسی خفقان و دیکتاتوری عنان گسیخته تری را بر جامعه مستولی گرداند.

۶- قیام شکوهمند ۲۱ و ۲۲ بهمن ۵۷ یک نمونه ی بارز از موقعیت انقلابی خود به خودی بود که علاوه بر حضور توده های وسیع و از جان گذشته، به دلیل نبود پیشاهنگ واقعی کمونیست به شکست انجامید.

## مندرج در نشریه ی پیام سیاهکل، ارگان سازمان ۱۹ بهمن، شماره ی ۳۱، دی ۱۳۹۴

بازگشت